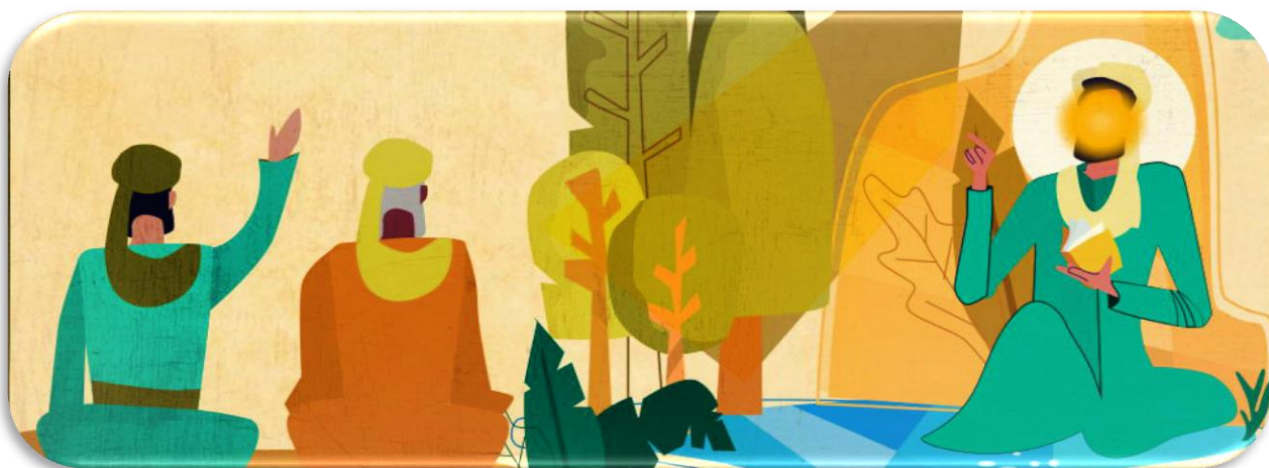


بسم الله الرحمن الرحيم

برگزیدگان



یکی از پسران امام جعفر صادق، علی نام داشت. او در مدینه به "علی بن جعفر" معروف بود. علی بن جعفر، برادر امام موسی کاظم و عموی امام رضا بود. او مردی با ایمان و از بزرگان مدینه به حساب می آمد. علی بن جعفر از شیعیان و پیروان امام موسی کاظم و بعد هم امام رضا بود. به خاطر علم و دانشی که از امام کاظم و امام رضا کسب کرده بود، در مدینه، مجلس درس، داشت.



روزی از روزها ،علی بن جعفر که پیرمردی با موهای سفید بود ،در مسجد پیامبر نشسته بود وبا چند نفر از مسلمان ها حرف می زد. امام محمد تقی که نوجوان بود ،وارد مسجد شد. علی بن جعفر با دیدن او از جا بلند شد وبا احترام به امام سلام کرد. و همان طور ایستاد تا امام جلو آمد.

وقتی امام به عمویش رسید ،با احترام گفت:«عموجان،بفرمایید بنشینید . رحمت خداوند بر شما!»

علی بن جعفر گفت:« مولای من ، تا شما ایستاده اید،من نمی نشینم!»

امام محمد تقی کنار ستونی نشست تا برای نماز آماده شود. آن وقت علی بن جعفر هم نشست.



یکی از شاگردان علی بن جعفر که "قاسم" نام داشت، به او گفت: «شما عموی این نوجوان هستید و به جای پدر او به حساب می آید. همچنین از بزرگان مدینه هستید، چرا این طور به این نوجوان احترام می کنید و پیش پای او بلند می شوید؟»

علی بن جعفر ناراحت شد و گفت: «این چه حرفی است که می زنید؟! مگر نمی دانید که خداوند دانا و حکیم، من پیرمرد را شایسته امامت و رهبری ندانسته، ولی این نوجوان را انتخاب کرده و امام و رهبر مردم قرار داده است؟ وقتی خداوند، دانایی و فضیلت او را قبول دارد، چطور من آن را قبول نکنم؟ از حرفی که زدید به خدا پناه ببرید. بدانید که من هم یکی از پیروان و شیعیان این نوجوان هستم.»

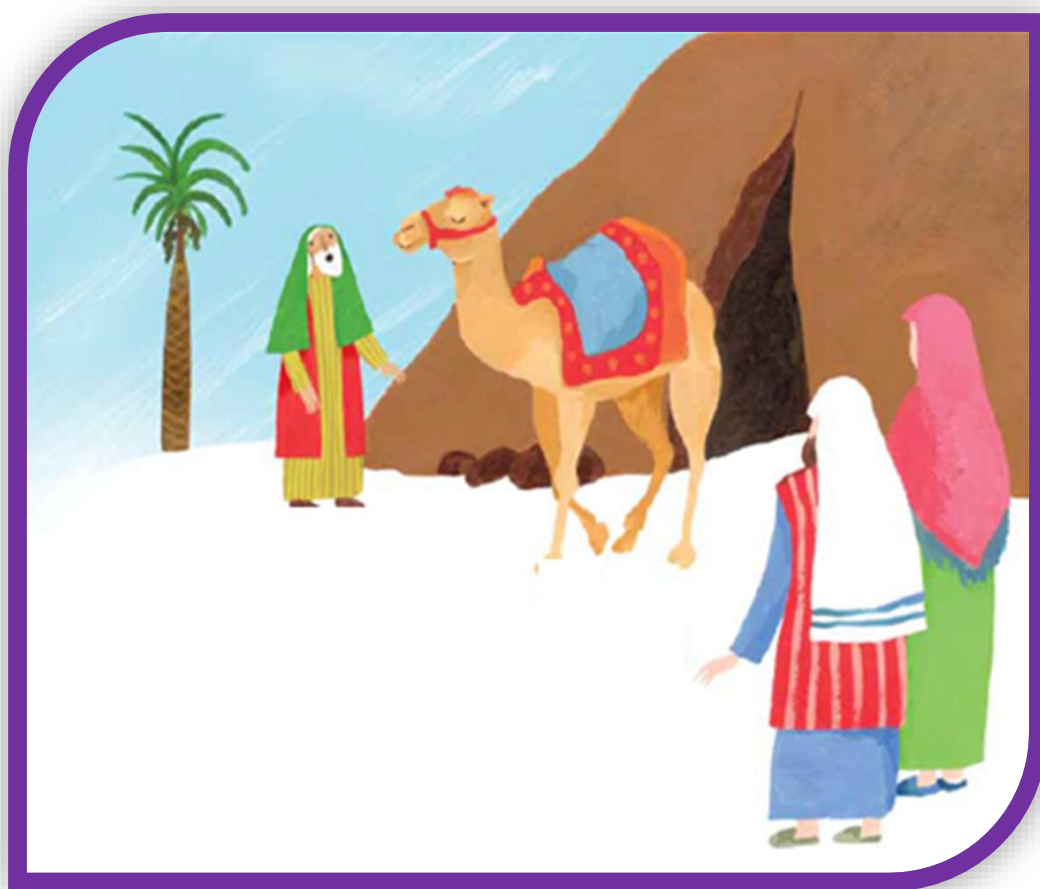
روزها گذشت و قاسم هنوز به حرف های استادش علی بن جعفر فکر می کرد. می خواست بداند که آیا واقعا این نوجوان، برگزیده خداست یا نه؟

اتفاقا روزی در یکی از کوچه های خلوت مدینه، قاسم امام محمد تقی را دید که تنها پیش می آید.



قاسم با خودش گفت: «الان بهترین فرصت است که او را امتحان کنم، و ببینم که آیا او واقعا امام است یا نه.»

قاسم در این فکر ها بود که امام محمد تقی به چند قدمی او رسید. پیش از آن که قاسم حرفی بزند، امام سلام کرد و گفت: «قاسم! حتما قرآن خوانده ای و می دانی در قرآن کریم آمده است که قوم ثمود حضرت صالح پیامبر را قبول نداشتند. آن ها می گفتند که صالح هم انسانی مثل خود ماست و بر ما برتری ندارد. پس چطور برگزیده خداست؟»



قاسم فهمید که امام محمد تقی به حرف دل او پی برده است. قاسم هنوز حرفی نزده بود، ولی امام جواب سوال او را داده بود.

قاسم که خیلی تعجب کرده بود، فهمید که علم امام محمد تقی، علمی خدایی است و او به راستی امام و برگزیده خداست.